گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهیدان محمدحسن و عباسعلی ناطق از شهدای دفاع مقدس استان اصفهان

بین ۳۲۰ شهید عملیات محرم سهم خانواده ما عباسعلی بود

■ زینب محمودی عالمی

«پروردگارا! اینک برای رضا و خشنودی تو و به امر نایب امام زمان(ع) قدم به صحنه جهاد علیه کفر می‌گذارم بدان امید که مرا به فیض شهادت برسانی... بدیهی است برای رسیدن به اسلام راستین باید صبر کرد و شهید داد تا اسلام پاینده و درخشان بماند...» متنی که خواندید بخش‌هایی از وصیتنامه شهید محمدحسن ناطق، شهید ۲۱ ساله‌ای است که سال ۱۳۶۳ حین اطلاعات و شناسایی منطقه جنگی به دست دشمن به شهادت رسید. محمدحسن یکی از برادران شهید خانواده ناطق بود. برادرش عباسعلی ناطق نیز در عملیات محرم در سال ۶۱ به شهادت رسید. امیرحسن صادقی داماد خانواده ناطق هم سومین شهید این خانواده است. ما حصل همکلامی ما با اکرم ناطق، خواهر شهیدان محمدحسن و عباسعلی ناطق را پیش‌رو دارید.

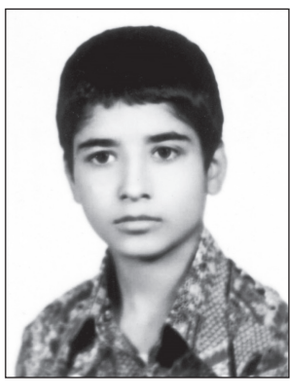

شهید عباسعلی ناطق

گویا پدر شهیدان روحانی بودند و این مسئله در تربیت شهیدان نقش بسزایی داشت؟

بله، همین طور است. پدرم روحانی و بسیار انقلابی بود. در شهرهای مختلف فعالیت‌های تبلیغی داشت و چندین بار به زندان ساواک رفت. سال‌ها بعد یک کتاب در مورد مبارزات انقلابی ایشان به رشته تحریر درآمد. اولین امام جمعه شیعه قشم بعد از انقلاب بود و طبق وصیتش در قطعه‌ای که وقف کرده بود در قشم دفن شد. مادرمان هم مؤمنه بود و برای تربیت بچه‌ها خیلی تلاش می‌کرد. سال ۱۳۴۲ محمدحسن به دنیا آمد. رزمنده واحد اطلاعات عملیات بود که در راه برگشت از منطقه از سوی دشمن شناسایی شد و ۲۸ اسفند ۱۳۶۳ به شهادت رسید. عباسعلی هم سال ۱۳۴۳ در اصفهان به دنیا آمد و سال ۱۳۶۱ در عملیات محرم به شهادت رسید. در عملیات محرم استان اصفهان هزار و ۲۵۰ شهید داد که از این تعداد بیش از ۷۵۰ شهید گرفتار سیلاب رودخانه دویرج شدند و مقابل چشمان همرزمان خود به شهادت رسیدند. پس از انتقال ۷۵۰ شهید اصفهانی قرار شد این شهدا طی سه مرحله تشییع شوند که در مرحله اول حدود ۳۲۰ شهید در ۲۵ آبان سال ۱۳۶۱ تشییع شدند. پیکر عباسعلی که برادر ناتنی‌ام بود به عنوان یکی از این شهدا همراه ۳۲۰ شهید دیگر عملیات محرم در اصفهان تشییع و به خاک سپرده شد.

اشاره کردید عباسعلی برادر ناتنی‌تان بود؟

بله، ما دو خانواده بودیم! محمدحسن برادر تنی‌ام بود و عباسعلی فرزند همسر دیگر پدرم بود. همان طور که عرض کردم پدرم جزو روحانیون مبارز اصفهان و مبلغ دین بود. اکثر اوقات به شهرهای مختلف برای تبلیغات می‌رفت، بنابراین تربیت بچه‌ها با مادر بود. پدرم از دو همسرش ۱۶ فرزند داشت. دو برادرم در کودکی از دنیا رفتند. یک خواهر از آن خانواده و یک خواهر از خانواده ما از دنیا رفت. دو برادرم هم شهید شدند، یعنی چهار فرزند بزرگ و دو بچه کوچک از دنیا رفتند. ما اصالتاً اهل مرکز شهر اصفهان هستیم اما در کودکی از اصفهان به کیاشهر گیلان مهاجرت کردیم. بعدها که بچه‌ها بزرگ‌تر شدند، برادرانم راه جهاد را در پیش گرفتند و پدرم هم دوست داشت بچه‌ها در جنگ شرکت کنند. محمدحسن آرپی‌جی‌زن بود. آخرین بار که به مرخصی آمد مجروحیت سطحی داشت. بار بعدی که به جبهه رفت چند ماه طول کشید تا شهید شد. هر دو برادرم بسیار دوست داشتند به شهادت برسند.

خبر شهادت محمدحسن را چگونه شنیدید؟

همیشه مادرم می‌گفت خیالم از بابت محمدحسن راحت است. چون محمدحسن چهره نورانی داشت و جزو کسانی بود که می‌دانستیم بالاخره شهید می‌شود و عاقبت بخیری را نصیب خود می‌کند. خبر شهادت را از طرف بنیاد شهید به مادرم دادند. اول گفته بودند محمدحسن زخمی است ولی مادرم متوجه شده بود اصل ماجرا چیست و فرزندش به شهادت رسیده است.

وقتی محمدحسن شهید شد، من دانش‌آموز دبیرستان بودم. مدرسه بودم که از بنیاد شهید خبر دادند. مادرم به یکی از بستگان زنگ زد تا دنبالم بیاید. آن بنده خدا به من گفت مادرت حالش خوب نیست. چنین چیزی گفت تا کم‌کم خبر شهادت برادرم را به من بگوید. من هم مثل مادرم می‌دانستم که عاقبت محمدحسن شهید می‌شود. حتم داشتم دیر یا زود خواهر شهید می‌شوم. پیکر شهید ما در بیابان‌ها افتاده بود. دوستانش رفته بودند منطقه و پیکرش را آورده بودند. جالب است بدانید محمدحسن یکی دو سال بعد از شهادت عباسعلی کنار قبرش یک جای خالی برای خودش تعیین کرده بود. آن جای خالی بالاخره قسمت خودش شد. گفته بود اینجا برای من است.

از محمدحسن چند سال کوچک‌تر بودید؟

من متولد ۱۳۴۶ هستم و ۱۷ ساله بودم که برادرم شهید شد. چهار سال از محمدحسن کوچک‌تر هستم. چیزی که یادم است محمدحسن خیلی مقید و مذهبی و اهل رعایت حلال و حرام و محرم و نامحرم بود. خیلی کم صحبت می‌کرد. در عین حال شوخ طبع بود. به ورزش کشتی علاقه داشت. نقاشی می‌کرد. یک بسیجی فعال بود. سه سال در جبهه بود که دو سال را برای خدمت سربازی حساب کردند. وقتی شمال زندگی می‌کردیم پدرم کار تبلیغی انجام می‌داد. خانه و زمین کشاورزی داشتیم و پدر با برادرانم برنج کاری می‌کردند. ما بندر کیاشهر زندگی می‌کردیم. اینکه چرا پدرم شمال را برای زندگی انتخاب کردند نمی‌دانم. شاید از دست مأموران ساواک فرار کرده بود. پدرم امام جماعت مسجد بود. محمدحسن از شمال به جبهه اعزام شد و عباسعلی چون مادرش اصفهان زندگی می‌کرد از اصفهان به جبهه اعزام شده بود.

شهید محمدحسن ناطق

> اصفهان در عملیات محرم شهدای زیادی داد و عباسعلی هم جزوشان بود. یک قطعه در گلستان شهدای اصفهان از شهدای عملیات محرم دفن هستند. بعد از دو سال که از دفن عباسعلی گذشت، محمدحسن هم به شهادت رسید و کنار برادرش در اصفهان دفن شد

عباسعلی چگونه فرزندی بود؟

چون دو خانواده بودیم عباسعلی را زیاد نمی‌دیدم. بین برادران و خواهران عباسعلی و محمدحسن از همه مذهبی‌تر بودند. عباسعلی بعد از اینکه دیپلم گرفت به جبهه رفت. هر دو برادر شاخص بودند که شهید شدند.

قبلاً عرض کردم اصفهان درعملیات محرم شهدای زیادی داد و عباسعلی هم جزوشان بود. یک قطعه در گلستان شهدای اصفهان از شهدای عملیات محرم دفن هستند. بعد از دو سال که از دفن عباسعلی گذشت، محمدحسن هم به شهادت رسید و کنار برادرش در اصفهان دفن شد. محمدحسن وقتی از جبهه می‌آمد لباس‌هایش را جایی می‌گذاشت که مادرم برای شستنش به زحمت نیفتد. چون پدر همیشه نبود سعی می‌کرد جبران نبودن‌های پدر را کند. خیلی هم به بسیج علاقه داشت. وقتی بسیج اعلام می‌کرد چه کمبودهایی دارد از خانه وسیله برای پایگاه بسیج می‌برد.

از نحوه شهادت محمدحسن چه شنیده‌اید؟

محمدحسن در واحد اطلاعات عملیات بود. گویا با یکی از دوستانش که اهل شمال بود در راه برگشت از شناسایی دست دشمن می‌افتند. امین (همرزم برادرم) درشت هیکل بود. اول او را شهید می‌کنند. محمدحسن را هم می‌زنند و می‌خواهند او را اسیر کنند که مقاومت می‌کند و به او هم تیر خلاص می‌زنند. دو هفته پیکرش در بیابان‌های سومار بود. همرزمانش می‌روند و پیکرش را می‌آورند. بعدها به ما گفتند به دست اشرار به شهادت رسیده است نمی‌دانیم منظورشان از اشرار منافقین بودند یا عراقی‌ها، چون کلمه اشرار را نوشتند من هم این واژه را به کار می‌برم. محمدحسن آرپی‌جی زن بود. وقتی جنازه‌اش را آوردند تقریباً سر نداشت. به همین دلیل نگذاشتند ما پیکرش را ببینیم چون صورتش رفته بود.

> پدرم یک‌بار که خیلی دلتنگ محمدحسن بود قرآن خواند و آیه‌ای در مورد شهدا آمد. مادرم وقتی آن آیه قرآن را شنید خیلی منقلب شد. مادرم تا اواخر عمرش وقتی به مزار محمدحسن می‌رفتیم طوری بی‌تابی می‌کرد که انگار فرزندش تازه شهید شده است. مادرم سال ۱۴۰۱ مرحوم شد و به فرزند شهیدش پیوست

پیش آمده بود محمدحسن از شهادتش حرفی بزند؟

بله، خیلی صحبت می‌کرد. اصلاً معلوم بود که شهید می‌شود. یک روز یکی از همسایه‌ها گفته بود چقدر محمدحسن نورانی است! پدرمان هم گفته بود نور شهادت است! برادرم به دلیل شهادت به جبهه رفته بود و می‌دانست دیگر برنمی‌گردد. در وصیتنامه‌اش هم از شهادت گفته بود. محمدحسن به امام خمینی و شهید بهشتی خیلی علاقه داشت. عکس شهید بهشتی را به دیوار خانه زده بود.

دلتنگی دو شهید برای خانواده حتماً سختی زیادی داشت؟

دلتنگی پدر و مادر برای فرزندشان زیاد بود. پدرم یک‌بار که خیلی دلتنگ محمدحسن بود قرآن خواند و آیه‌ای در مورد شهدا آمد. مادرم وقتی آیه قرآن را شنید خیلی منقلب شد. مادرم تا اواخر عمرش وقتی به مزار محمدحسن می‌رفتیم طوری بی‌تابی می‌کرد که انگار فرزندش تازه شهید شده است. خیلی با شهیدش ارتباط برقرار می‌کرد. مادران شهدا اینطور هستند. مادرم شهریور ۱۴۰۱ از دنیا رفت. یک مستندساز به نام آقای شش بلوکی مستندی از مادرم ساخت که در جشنواره عمار به نمایش درآمد. پدرم هم سال ۹۱ به رحمت خدا رفتند. پدرم بعد از انقلاب اولین امام جمعه شیعه جزیره قشم بودند. یک مدت قشم زندگی کردیم و بعد به اصفهان رفتیم. پدرم طبق وصیتش در قشم دفن است.

گویا داماد خانواده شما هم از شهدای دفاع مقدس هستند؟ ایشان چه سالی به شهادت رسیدند؟

امیرحسن صادقی بادی شوهرخواهرم بود. او اهل چهاردانگه اسلامشهر بود که سال ۶۵ از تهران به جبهه اعزام شد و در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید. دو دختر از او به یادگار مانده است.

سمت راست شهید محمدحسن ناطق

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با یکی از رزمندگان دفاع مقدس پیرامون اعزام به جبهه از استان سیستان و بلوچستان

سفر ۴۸ ساعته برای رسیدن به جبهه‌های جنگ

■ علیرضا محمدی

متنی که پیش‌رو دارید خاطراتی از حضور در جبهه‌های دفاع مقدس به روایت علی عزیزی از رزمندگان جنگ تحمیلی است. او می‌گوید قبل از شروع جنگ به سیستان و بلوچستان رفته و همانجا خبر شروع جنگ تحمیلی را شنیده است؛ سفری طولانی از جنوب شرق کشور به جنوب غرب که دو روز تمام طول کشیده بود. خاطرات عزیزی را با هم می‌خوانیم.

■ **تنگه احد انقلاب**

سال ۵۹ نوجوانی ۱۷ ساله بودم. از طریق یکی از دوستان با سپاه مستقر در پادگان ولیعصر(عج) آشنا شدم و هرچند رسماً به عضویت سپاه درنیامدم، اما مثل نیروهای رسمی پاسدار در پادگان حضور پیدا کردم و آموزش‌های نظامی را هم پشت سر گذاشتم. تابستان سال ۵۹ یک سال و چند ماه از تأسیس سپاه می‌گذشت. هرچند مأموریت‌های شهری ادامه داشت، ولی بعضی از بچه‌ها به نواحی مرزی مثل گنبد، آذربایجان شرقی، کردستان، خوزستان و سیستان و بلوچستان اعزام می‌شدند. آن زمان می‌گفتند استان سیستان و بلوچستان «تنگه احد انقلاب» است، چراکه دشمن می‌خواهد با عبور از این استان به کشور ضربه بزند. قاچاق مواد، اسلحه، ورود ضد انقلاب و... مسائلی بود که در سیستان وجود داشت، بنابراین تابستان ۱۳۵۹ من به اتفاق جمعی از بچه‌های رزمنده به این استان اعزام شدم.

■ **حضور بعثی‌ها در سیستان!**

اوایل پیروزی انقلاب، در جنوب شرق کشور اعم از استان‌های سیستان و بلوچستان، کرمان و هرمزگان، اشرار بسیار وجود داشتند. مردم این منطقه از دست اشرار آسایش نداشتند. منطقه هم بسیار وسیع بود و با توجه به اینکه سیستان مرزهای طولانی با کشورهای پاکستان و افغانستان دارد، مراقبت از آنجا بسیار سخت بود. تقریباً می‌توانم بگویم که نظارت چندانی روی مرزها وجود نداشت. همان زمان گفته می‌شد بعثی‌ها حتی در اغتشاشات سیستان و بلوچستان هم نقش دارند. من به چشم ندیدم اما برخی بچه‌ها که کارهای اطلاعاتی می‌کردند، می‌گفتند در عملیاتی که هرازگاهی علیه مقر اشرار در منطقه صورت می‌گرفت، پول‌های کشور عراق را پیدا کرده‌اند. این موضوع نشان می‌داد بعثی‌ها از ماه‌ها قبل شروع جنگ تحمیلی، درصدد برهم زدن اقصی نقاط کشور بودند تا به هدف اصلی شان که اشغال مناطق مرزی غرب و جنوب کشور بود دست پیدا کنند.

■ **دوم مهر سال ۵۹**

وقتی جنگ شروع شد، من در سراوان بودم و اصلاً از شروع جنگ با خبر نشدم. دوم مهرماه که به یکی از مقرهای سپاه در زاهدان برگشتم، آنجا گفتند عراق به فرودگاه‌های کشور حمله کرده و جنگ شروع شده است. در همین حین یکی از بچه‌ها که به او برادر عباسی می‌گفتیم، رو به من کرد و گفت قرار است او همراه سه نفر از بچه‌ها به خوزستان برود. اگر می‌خواهم من هم می‌توانم همراه‌شان بروم. از خدا خواسته قبول کردم و یک‌ساعت بعد در راه بودیم. بدون اینکه مأموریتی به من داده باشند یا اسمم را جایی ثبت کرده باشم، دل به دریا زدم و همراه‌شان رفتم.

■ **سفر ۴۸ ساعته**

روزی که ما به سمت خوزستان راه افتادیم، دوم مهرماه بود ولی زمانی که به اهواز رسیدیم، چهارم مهر بود، چراکه برای رفتن به جنوب غرب کشور ابتدا باید به کرمان می‌رفتیم. از آنجا به اصفهان و از اصفهان هم به سمت جنوب حرکت می‌کردیم. فقط تا رسیدن مان به کرمان حدود ۱۸ ساعت طول کشید. چون نه وسیله درست و حسابی بود و نه جاده‌ای. تازه در کرمان باید منتظر می‌ماندیم تا مینی‌بوس‌ها ما را به اصفهان برسانند. واقعاً خسته‌کننده بود. بعد از اعزام اول، من به تهران برگشتم و هربار که به منطقه می‌رفتم نهایتاً سوار قطار تهران- اندیمشک می‌شدم و به پادگان دوکوهه می‌رفتم، اما رزمنده‌هایی که از مناطقی چون سیستان و بلوچستان به جبهه اعزام می‌شدند، فرآیند رفتن و رسیدن‌شان به مناطق عملیاتی یک سفر بسیار طولانی و خسته‌کننده بود، اما عشق و علاقه‌ای که در جوانان آن زمان موج می‌زد، باعث می‌شد این سختی‌ها را به جان بخرند و خود را به جبهه‌های دفاع مقدس برسانند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۱۱۶

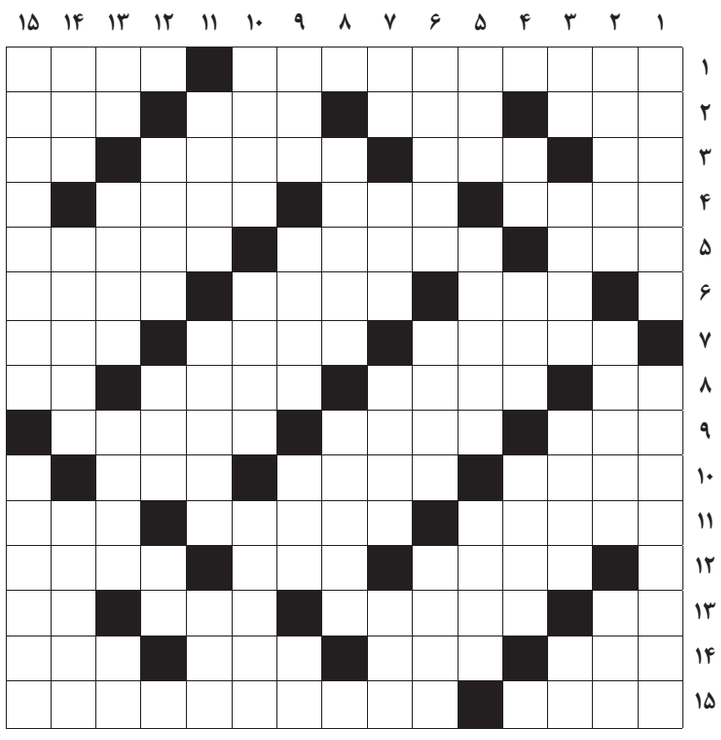

از راست به چپ

■ ۱- وزنه‌بردار سنگین وزن و طلایی کشورمان در المپیک لندن- عارضه نزدیک بینی ■ ۲- راه آذری- ذره باردار- بطن- روشن و آشکار ■ ۳- عیب ناتمام- فکر و اندیشه- قبیله‌ها- نوعی شیرینی ■ ۴- سرمایه مدعیان- درس نخوانده- آینده ■ ۵- نی نازک- اجرای اثر موسیقایی در حضور مردم- باریک‌ترین رگ بدن جانوران خونگرم ■ ۶- یک حرف و سه حرف- دوا- آرم و نماد ■ ۷- طینت و نهاد- وقت زمان کاری- رسول ■ ۸- یازده- شکوه و جلال- پایتخت غنا- شاه بی شین ■ ۹- مخفف دختر- رود بزرگ فرانسه- کوتاه شده ■ ۱۰- وزیر خارجه دولت اول اوباما- محصول گیلان و مازندران- قیم ■ ۱۱- اسوه و الگو- سرپرستار- صد و یازده ■ ۱۲- جورچین- دریوزه- پهلوان سنتی آذری‌ها ■ ۱۳- غنچه صورت- جمیع خوبان- حرف عصایی- قورباغه ■ ۱۴- فدراسیون بین المللی دوومیدانی- تن پوش گرمابه- ملیت گوگول- خضاب ■ ۱۵- جنگ و دعوا- کاری کم اهمیت برای کسی انجام دادن

از بالا به پایین

■ ۱- پیش پرداخت- هورمونی که از غده فوق کلیوی ترشح و باعث افزایش هیجان و فشار خون می شود ■ ۲- ظاهر و آشکار- روحانی یهودی- شکارچی تیزپرواز ■ ۳- سرای مهر- دانش‌ها- تویی لاستیک اتومبیل- نت موسیقی ■ ۴- کتف- جمله قرآنی- سرنیزه ■ ۵- صومعه- جزایر مورد اختلاف ژاپن و روسیه- لاغر ■ ۶- کشور خارطوم- وزیدن باد- گرفتگی زبان ■ ۷- هرگز عرب- طناب محکم- نرده چوبی یا فلزی- از حروف شرط ■ ۸- اولین کشور آسیایی که قرآن را چاپ کرد- کاشف اشعه ایکس ■ ۹- راه و روش- شهر هلن زیبارو- زخمی و مجروح- صورت ■ ۱۰- پارچه نازک- دوربین اینترنتی- قدر و قیمت خارجی ■ ۱۱- سوگ و عزا- از سبزی‌های خوراکی- شیر ■ ۱۲- قلمرو فرمانروایی- ابزاری برای ثابت نگهداشتن اندام شکسته بدن- نفس ■ ۱۳- دریا- شتر تندرو- روزه‌داری- آزاده کربلا ■ ۱۴- واحد اندازه گیری فشار الکتریسیته- باران سیل‌آسا- رود مرزی ایران و عراق ■ ۱۵- با برزیل و بولیوی مرز مشترک دارد- شبه جزیره‌ای در اروپا

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۱	۹							
۸		۶		۱	۷	۳		
						۴		
			۷	۹	۳			
	۶		۱					۵
	۲							۸
۶		۴					۲	
			۵	۲			۸	
		۳					۴	

جدول کلمات متقاطع
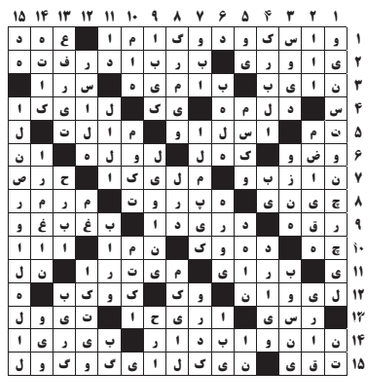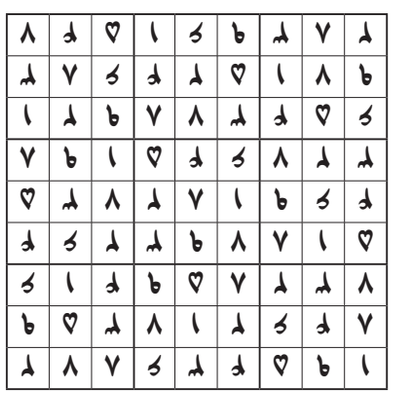
پاسخ جدول شماره ۷۱۱۵